



«پہ سوی آئندہ»

مارگسپسم و ہومانیسم

احسان طبری



مارکسیسم و هومانیزم

نوشته: احسان طبری

بشکنی ای قلم، ای دست، اگر
پیچی از خدمتِ محرومان، سر





مارکسیسم و هومانسیم

هدف از نگارش مقاله‌ی حاضر بحثی تجربیدی درباره‌ی مارکسیسم و هومانسیم نیست. هدف از آن، مباحثه‌ای با رفیق چویانگ است. رفیق چویانگ از فلاسفه‌ی صاحب‌نظر جمهوری توده‌ای چین در چهارمین جلسه‌ی وسیع کمیته‌ی شعبه‌ی فلسفه و علوم اجتماعی فرهنگستان علوم چین در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۶۵ سخنرانی مشبعی تحت‌عنوان «وظایف پیکارجویانه‌ای که در برابر کارکنان فلسفه و علوم اجتماعی قرار دارد» ادا نمود. متن این سخنرانی به‌صورت جزوه‌ای به‌سنه‌ی مختلف از طرف اداره‌ی «مطبوعات به زیان خارجی» در پکن، در سراسر جهان پخش شد و این خود نشانه‌ی اهمیتی است که رفقای چینی برای محتویات جزوه‌ی نامبرده قائلند. ترجمه‌ی انگلیسی این جزوه که اینک در





برابر ماست متضمن ۶۸ صفحه و محشون از انواع حملات به «رویزیونیسم معاصر» است. معنای رویزیونیسم معاصر در این جزوه به نحو زیرین یاد شده است:

«به زودی پس از درگذشت استالین، رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی کاملاً وی را انکار کردند و به دنبال دارو دسته‌ی تیتو افتادند و هر چه ژرف تر در باطلاق رویزیونیسم فرو رفتند... از آنجا که رویزیونیسم معاصر در یک کشور بزرگ سوسیالیستی که علاوه بر آن زادگاه نین نیز هست بروز کرده، قدرت بیشتری برای گیج کردن مردم دارد و از رویزیونیسم نوع کهن بسی زیانمندتر است»^۱

^۱ ۱۴-۱۵. Chou Yang, The FIGHTING Task Confronting Workers In Philosophy and Sociol Scienses, Foreign Languages Press, Peking, P.





بدین ترتیب روشن است که رفیق چویانگ دایره‌ی «رویزیونیسم معاصر» را وسیع گرفته است و بنا به تعریف او خط مشی حزب کمونیست اتحاد شوروی از نوع «رویزیونیسم معاصر» است و به‌ناچار کلیه‌ی کسانی که بسط خلاق آموزش مارکسیستی را پس از کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی با نظر مثبت و تأیید آمیز نگریسته‌اند باید در این چنبره‌ی ملعون جای گیرند.

هدف رفیق چویانگ از این سخنرانی تنها روشن کردن «وظایف پیکار جویانه»ی کارکنان فلسفه و علوم اجتماعی در چین نبود. برای تعیین این وظایف، وی لازم دید، ریشه‌های فکری «رویزیونیسم معاصر» را آشکار سازد و انواع برجسته‌های فلسفی را به آنها الصاق نماید و آن‌ها را که تاکنون در تبلیغات رفقای چینی به کار نمی‌رفت مانند اثبات





ایدئالیستی، متافیزیکی و مکانیکی بودن طرز تفکر مخالفین را نیز وارد عرصه‌ی نبرد سازد و ناگزیری انشعاب را در جنبش جهانی کمونیستی توجیه نماید و حقانیت انقلابی رفقای چینی را از جهت فلسفی مبرهن سازد.

بدین منظور مؤلف جزوه‌ی مورد بحث از جمله لازم دیده است، قریب نه صفحه سخت به انحراف «هومانیستی» رویزیونیست‌های معاصر بتازد و آن‌ها را به جانشین کردن «کیش انسان مجرد» به جای آموزش طبقاتی و جهان‌بینی انقلابی پرولتاریا متهم سازد. در این صفحات آن‌چنان خلط مبحث شده و مغلطه در مسائل انجام گرفته است که فقط هیجان غلبه‌ی به هر قیمت در بحث (که به ناچار موجب بی‌توجهی نسبت به دقت استدلال و بی‌اعتنائی نسبت به صحت شیوه‌ی مباحثه علمی می‌گردد) می‌تواند توضیح‌دهنده‌ی آن باشد والا از رفیق چویانگ که به شهادت جزوه در مسائل مارکسیستی و در منابع و اسناد مربوطه وارد است، چنین طرز سخن و احتیاج غیرمنتظره است. به علاوه به گمان نگارنده رفیق





چویانگ در این صفحات نه گانه که هومانيسم را به باد انتقاد گرفته، چهره‌ی ناپسندی از عقاید مورد دفاع خویش نشان داده و به جای آن که نقطه‌ی ضعفی در کار حریف پدید آورد، نقطه‌ی ضعف جدی در کار خویش وارد ساخته و نغمه‌ای ناساز ساز کرده است. این سیمای غضب‌آلود و ناخوشایند، با چهره‌ی نخستین انقلاب چین که در آن از «تجدید تربیت سرمایه‌داران مترقی» سخن می‌رفت و شعار «بگذر صد گل بشکند!» به میان می‌آمد و پنج اصل همزیستی «پانچاشیلا» اعلام می‌گردید و حتی امپراطور منچوری را به جای بند و زندان، برای احیاء معنوی و اخلاقی به کار تولیدی گسیل می‌داشت و یا به سوی دالای لاما و پنتچن لاما، دست محبت می‌زید، تفاوت محسوس دارد.

ابتداء، برای آن که مباحثه‌ی ما مبتنی بر سند باشد نه دعوی، ببینیم رفیق چویانگ درباره‌ی هومانيسم چه نوشته و ایراد او به آن به اصطلاح «رویزیونیست‌های معاصر» در این زمینه چیست.





رفیق چویانگ به سبک متداول در ابتدا، کوهی از اتهامات کمرشکن را بدون ادنی سند و دلایل و ذکر مدرک و شاهد به آن کافر ملعون حزبی که «رویزیونیست معاصر» نام دارد، نثار ساخته، می نگارد:

«رویزیونیست‌های معاصر با انکار کامل ماتریالیسم تاریخی تئوری بورژوائی طبیعت انسانی را جانشین آموزش مارکسیستی لنینیستی مبارزه‌ی طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا و کمونیسم علمی می‌کنند. آن‌ها پرچم انقلاب را به دور انداخته و پرچم بورژوائی تئوری طبیعت انسانی را بلند کرده‌اند. آن‌ها مفهوم هومانیزم را با کمونیسم علمی یکسان کرده‌اند و کمونیسم علمی را با هومانیزم بورژوائی کاملاً مخلوط و مشتبه ساخته‌اند.» (صفحه ۳۲).

ملاحظه کنید با چه سبک دستی و پردلی رفیق چویانگ به یک ضربت حریفان را به گمان خویش از پای درمی‌آورد و آن‌ها را صاف و ساده به «انکار ماتریالیسم تاریخی» و جانشین کردن «تئوری طبیعت انسانی» به جای مبارزه‌ی طبقاتی





و دیکتاتوری پرولتاریا و قبول هومانیزم به جای کمونیزم انقلابی متهم می کند. ممکن است تصور شود که در جزوه‌ی رفیق چویانگ و یا جای دیگر برای اثبات این اتهامات فجیع مدرکی و دلیلی وجود دارد. یا ممکن است افراد بی خبر و غیر وارد خیال کنند در این اواخر در اتحاد شوروی یا از جانب احزاب برادری که مورد انتقاد رفقای چینی هستند در زمینه‌های مورد ادعای رفیق چویانگ، کتب و رسالاتی نشر یافته است و چنین تحولات فکری ارتدادآمیز و چنین عقب نشینی‌های ارتجاعی رخ داده است. ابداً و اصلاً. کسی که از وضع باخبر است و می داند که دسراسر مطبوعات احزاب کمونیستی که مورد اتهام رفیق چویانگ هستند تحولی در سمت مورد ادعا نشده، بلکه این احزاب با وفاداری، تعالیم مارکسیستی را در زمینه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا تکرار می کنند و آموزش بورژوائی طبیعت ثابت انسانی را مردود می شمردند و در این باره کوه‌ها کاغذ سیاه می کنند، غرق حیرت می شود که پس این اتهام‌ها از کجا





برخاسته است و چگونه می‌توان میلیون‌ها کمونیست را با یک گردش زبان در مجمعی در پکن به چین جرائم شنیع متهم ساخت؟ رفیق چویانگ برای آن که سخن خود را اثبات کند جملاتی را از «برنامه حزب کمونست اتحاد شوروی» و کتاب «اصول فلسفه‌ی مارکسیستی» منتشره در شوروی و کتاب «اصول کمارکسیسم - لنینیسم» منتشره در شوروی شاهد آورده است و گمان این‌جانب با این شواهد کار خود را سهل‌تر نه، دشوارتر ساخته است.

بینیم رفیق چویانگ چه می‌نویسد:

«آنها (یعنی رویونیست‌های معاصر) می‌گویند: «ایدئولوژی کمونیسم، انسانی‌ترین ایدئولوژی‌هاست»^۲،

آنها از هومانسیم به‌مثابه‌ی «عام‌ترین تجسم کمونیسم» صحبت می‌کنند و بر آنند که هومانسیم در

^۲ - رفیق چویانگ برای این سه جمله به‌ترتیب منابع زیرین را یاد می‌کند:





وسیع‌ترین معنای کلمه با کمونیسم یکی است»^۳، و این که «سیستم کمونیسم یعنی پیروزی هومانیزم^۴. آنها چنین نغمه‌ای را ساز کرده‌اند: «همه چیز به خاطر انسان و به سود انسان» «انسان برای انسان، دوست، رفیق و برادر است»، «زنده باد برادری همه خلق‌ها و همه انسان‌های روی زمین»، آنها درباره‌ی «هم‌زیستی» «مسالمت‌آمیز» به مثابه‌ی «انسانی‌ترین اسلوب پرولتری مبارزه‌ی طبقاتی در صحنه‌ی بین‌المللی» سخن می‌گویند و از نقشه‌ی «خلع سلاح کامل و عمومی به مثابه‌ی عالی‌ترین مظهر انسان‌دوستی» دم می‌زنند. آنها می‌گویند: «ما کمونیست هستیم؛ ولی کمونیست قبل از همه باید انسان دوست باشد.» (صفحه ۳۳)

اول - برنامه‌ی حزب کمونیست، مصوب کنگره‌ی ۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی؛ دوم - دوم - «مبادی فلسفه‌ی مارکسیستی» به زبان روسی، نشریه انستیتو فلسفه‌ی اتحاد شوروی، مسکو، سال

۱۹۶۲ صفحه‌ی ۵۴۸؛ سوم - «مبادی مارکسیسم لنینیسم» تحت نظر کوئی سینن به زبان روسی، مسکو، سال ۱۹۵۹ صفحه ۷۵۱

۳- ایضاً

۴- ایضاً





باید اعتراف کنم که این جانب قبل از خواندن افادات رفیق چویانگ کوچکترین تصویری از آن نداشتم که ادای این همه عبارات عالی و دلکش به جای آن که نمودار علو فکری و فضیلت روحی یک انقلابی باشد، نشانه‌ی زندقه و الحاد، انکار آموزش مارکسیسم، خیانت به انقلاب، نگدمال کردن منافع پرولتاریا، در غلطیدن در ژرفترین ژرفای گنداب رویونیستی است!

معلوم می‌شود ما مدت‌هاست «رویزیونیست معاصر» بودیم و نمی‌دانستیم!

صرف نظر از این که معنای این عبارات روشن است و فقط فیلسوفی که قصد جدل دارد، قادر است در عالم تجیدات و انتزاعات برای این عادی‌ترین و واقعی‌ترین شعارها محتوی جهنمی و شیطنانی بیافریند، باید گفت رفیق چویانگ علی‌رغم رسم مباحثه‌ی علمی و رفیقانه، آن‌ها را از متون خود جدا کرده است و از کتب قطوری که گاه از هفتصد صفحه تجاوز





می‌کند و سرشار از تعالیم طبقاتی و انقلابی است جمله‌ای را مجزا نموده و به اصطلاح «لا اله» را از «الا لله» گسسته و آن را به عنوان دلیل کفر عرضه داشته است. هم برنامه‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی و هم دو کتاب دیگری که مورد استشهاد قرار گرفته‌اند از تکرار مؤکد این واقعیت اشباع است که انسان مفهوم مجرد نیست بلکه دارای مضمون کنکرت تاریخی است، آن انسانی مورد بحث و حمایت است که «انسان زحمتکش» نام دارد و خالق نعمات مادی و معنوی است و در قید استثمار و استعمار رنج می‌برد. انسان دوستی ما نیز به صورت «بخشایش مسیحانه‌ی آدمی‌زاد گنه‌کار» در نمی‌آید بلکه مبتنی بر نبرد بی‌امان طبقاتی به سود اکثریت ستمکش و محروم علیه اقلیت ستمکار و ممتاز است. رفیق چویانگ این عبارت را از آن زمینه‌ی فکری و چارچوب منطقی خارج می‌کند و بلا دلیل مدعی می‌شود که گویا در اینجا از «انسان کلی» (اعم از بهره‌ده و بهره‌کش) سخن در میان است و گویا در برنامه‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی و





کتاب «مبادی فلسفه‌ی مارکسیستی» و «اصول مارکسیسم - لنینیسم» آئین مسیح بیان شده است نه آموزش مارکس .

زهی انصاف و علمیت!

به‌عنوان مثال از برنامه‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بخش مقدمه) جملاتی نقل می‌کنیم که مبین روح صرفاً

طبقاتی و کاملاً انقلابی احتجاجات این سند است. در این برنامه در توصیف عصر کنونی چنین می‌خوانیم:

«یک سوم بشر تحت لوای کمونیسم علمی به ساختن زندگی نوین مشغول است. واحدهای اولیه‌ی طبقه‌ی

کارگر که از چنگال ستم، سرمایه‌داری رهایی یافته‌اند، نیل به پیروزی را برای واحدهای جدیدی از

برادران هم‌طبقه‌ی خود تسهیل می‌نمایند. عرصه‌ی جهان سوسیالیسم همه، جانب‌جوی اجتناب‌ناپذیر جایگزین

سرمایه‌داری خواهد شد. چنین است قانون عینی تکامل جامعه. امپریالیسم قادر نیست جریان دفع‌ناپذیر جنبش





رهایی رنجش را متوقف سازد. عصر کنونی که محتوی اساسی آن را جریان انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تشکیل می‌دهد، عصر مبارزه‌ی دو سیستم اجتماعی متناقض، عصر انقلاب‌های سوسیالیستی و رهایی بخش ملی، عصر اضمحلال امپریالیسم و امحلال سیستم استعماری، عصر ورود ملل همواره تازه‌تری به شاهراه سوسیالیسم، عصر ظفرمندی سوسیالیسم و کمونیسم به مقیاس سراسر جهان است. محور عصر کنونی طبقه‌ی کارگر بین‌المللی و آفریده‌ی او یعنی سیستم جهانی سوسیالیسم است.» (صفحات ۷ و ۸)

ترجمه‌ی فارسی)

و نیز در همین برنامه می‌خوانیم .





«عالی‌ترین هدف حزب، ساختمان جامعه‌ی کمونیستی است که بر درفش آن نقش شده است: از هر کس طبق استعدادش، به هر کس طبق نیازش. شعار حزب همه‌چیز به خاطر انسان و برای خیر و سعادت انسان به‌طور کامل تحقق خواهد یافت. حزب کمونیست اتحاد شوروی که به انترناسیونالیسم پرولتاری و فادار است، همواره از ندای پیکارجویانه‌ی پرولتاری زنجبران جهان متحد شوید! پیروی می‌کند... کمونیسم رسالت تاریخی رهایی کلیه‌ی افراد را از نابرابری اجتماعی، از کلیه‌ی اشکال ستم‌گری و استثمار و از کابوس جنگ انجام می‌دهد و صلح، کار، آزادی، برابری، برادری و نیک‌بختی را روی زمین، برای کلیه‌ی ملل مستقر می‌سازد» (همانجا)





این دو نمونه نشان که در چه زمینه‌ی پیکار جویانه‌ی طبقاتی، در چه چارچوب مشخصی عمل تاریخی از انسان و سعادت و برادری و برابری وی سخن می‌رود. بر هر خواننده‌ی بی‌غرض از آفتاب روشن‌تر است که کدام انسان منظور است؛ چگونه سعادت در نظر است، و نیل به آن سعادت از چه راه میسر است. باور نکردنی است که رفیق چویانگ با همه‌ی تبصر در مسائل و اطلاع از جریانات، این نکات را نداند. ولی چنین پیداست که به وی مأموریت داده‌اند زندگانه‌ی او را ثابت کند و او می‌کوشد به هر قیمتی که شده از عهده‌ی مأموریت برآید. رفیق چویانگ با همان بی‌پروائی در اتهام و بی‌اعتنائی به ارائه‌ی سند می‌نگارد:

«رویزیونیست‌های معاصر می‌کوشد خیانت خود را به امر انقلابی پرولتاریا به وسیله‌ی تکرار شعار هومانسیم مستور دارند. آن‌ها بدون احساس خستگی می‌گویند: «همه‌چیز به خاطر انسان!» ما می‌خواهیم





پرسیم: چه نوع انسانی؟ آنها علاقه‌ای به خلق‌های انقلابی و توده‌های زحمتکش ندارند. کسانی را که دوست دارند همان لیدرهای امپریالیستی و ارتجاعی است. از مردم می‌ترسند. از انقلاب مردم می‌ترسند» (صفحات ۳۹-۴۰)

انصاف دهید! آیا در متون یادکرده، پاسخ «چه نوع انسانی؟» اظهر من الشمس نیست و آیا دلیلی وجود دارد که ما اکثریت احزاب برادر را دشمن مردم و شیفته‌ی ارتجاع بخوانیم و آیا این شیوه‌ی وارد کردن اتهام‌های هنگفت و بی‌حساب را می‌توان صفت انقلابی و پیکارجویانه دانست و آیا این شیوه‌ها برای جامعه‌ی تاریخی سعادت‌ی به بار آورده است؟ ولی رفیق چویانگ احساس می‌کند انبان اتهام هنوز سبک است؛ لذا بارهای تازه‌ای در آن می‌گذارد: هومانستی که اکنون رویزیونیست‌های معاصر آورده‌اند کاملاً با هومانسیم معاصر بورژوازی ارتجاعی غرب (!؟) پیوسته است و این





هومانیسم نه تنها در مقابل کمونیسم ارتجاعی است بلکه حتی در قبال هومانیسم کهن بورژوائی متعلق به دوران رنسانس، نیز ارتجاعی است. آن‌ها می‌خواهند از طریق هومانیسم، مارکسیسم را با مسیحیت درآمیزند!!

خوشبختانه رفیق چویانگ تنها به دشنام بسنده نکرده است. وی، به‌مثابه‌ی فیلسوف و صاحب‌نظر، وارد بحث در ماهیت نیز شده و درباره‌ی ارزیابی مارکسیستی هومانیسم اظهار عقیده کرده است. این اظهار عقیده، صرف‌نظر از برخی اشتباهات تاریخی و درک تاریک برخی مقولات فلسفی و صرف‌نظر از برخی اشتباهات تاریخی و درک تاریک برخی مقولات فلسفی و صرف‌نظر از مورد انطباق نادرست آن، محتوی برخی عناصر درست نیز هست. رفیق چویانگ می‌نویسد:





«مارکسیست‌ها- لنینیست‌ها همیشه روش علمی و تحلیلی نسبت به هومانیزم داشته‌اند. ما کاملاً به نقش مثبت و روشن‌گری که جریانات مختلف هومانیزستی بورژوائی از رنسانس قرن‌های ۱۴ تا ۱۶ گرفته تا اواسط قرن نوزدهم در اروپا ایفا کرده است، ارزش می‌دهیم. امروز نیز هنوز هومانیزت‌های بورژوا هستند که مایلیم با آنها در نبرد مشترک علیه امپریالیسم و در دفاع از صلح رابطه داشته باشیم. با این حال کمونیزم پرولتری و هومانیزم بورژوائی دو جهان‌بینی مختلف هستند ما به‌سختی مخالف آن هستیم که تئوری «طبیعت مجرد انسان» و موعظه‌ی برادری جانشین تمایل طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی شود. ما مخالف آن هستیم که کمونیزم را به‌مثابه‌ی هومانیزم تعریف کنند، مخالف آن هستیم که هومانیزم را بالاتر از کمونیزم بگذارند.» (صفحه ۳۳)





در این استدلال رفیق چویانگ، چنان که گفته شد، نکات درستی است از قبیل ارزیابی مثبت هومانیزم بورژوائی از قرن ۱۴ تا نیمه‌ی قرن ۱۹، ضرورت هم‌کاری با انسان‌دوستان‌های معاصر بورژوا در نبرد علیه جنگ، در نبرد علیه امپریالیسم، رد تئوری بورژوائی «طبیعت مجرد انسان» و شیوه‌ی موعظه‌ی برادری مجرد انسان‌های مجرد و غیره. ولی معلوم نیست رفیق چویانگ که متوجه است هومانیزم یک پدیده‌ی تاریخی است و مراحل‌ی را طی کرده، چرا درباره‌ی هومانیزم سوسیالیستی یا مارکسیستی ساکت است، چرا کلمه‌ای در این که مارکسیسم نوع عالی هومانیزم است و آن را با محتوی نوین ارائه می‌دهد، سخن نمی‌گوید، چرا دم بر نمی‌آورد که مارکسیسم مسئله‌ی رهایی انسان و سعادت او را به شکل علمی حل می‌کند و در برابر بشریت افق نوینی می‌گشاید؟ رفیق چویانگ متوجه است که اگر وی بحث درباره‌ی هومانیزم مارکسیستی را به میان می‌آورد، همه می‌فهمیدند که به اصطلاح «رویزیونیست‌های معاصر» آن همه شعارهای





هومانیستی را، نه از موضع هومانیسیم بورژوائی، بلکه از موضع هومانیسیم مارکسیستی بیان می‌کنند و لفظ انسان در آن شعارها دارای محتوی کنکرت تاریخی و طبقاتی است و در این چارچوب طرح سؤال «چه نوع انسانی؟» که رفیق چویانگ با حیرت مقدس آن را به میان آورده است، بیش از حد از جانب یک عالم که باید بی‌غرض باشد، عجیب است.

اکنون که با اتهامات و احتجاجات رفیق چویانگ از زبان و بیان خود وی آشنا شدیم می‌توانیم با خاطر به سراغ اصل مسئله برویم. ببینیم هومانیسیم چیست، هومانیسیم مارکسیستی کدام است و چرا ضرور است که به‌ویژه در شرایط کنونی به این جهت و جنبه‌ی مارکسیستی تکیه شود و چگونه رفقای چینی راه خلاف آن را می‌پیمایند.

هومانیسم از واژه‌ی لاتینی Humanus به معنای انسانی آمده و اگر معنی اعم آن در نظر باشد در فارسی می‌توان به انسان‌دوستی، بشر‌دوستی، نوع‌دوستی یا نوع‌پروری ترجمه کرد. ولی ما از این معادل آگاهانه پرهیز کردیم زیرا





معنای هومانیزم در تاریخ و تاریخ تفکر انسانی بغرنج‌تر از آنست که این معادله‌ها همه حجم آن را معرفی کند، لذا ترجیح داده‌ایم واژه‌ی «هومانیزم» را به کار بندیم.

هومانیزم به معنای اعم کلمه عبارتست از مجموعه‌ی نظریات حاکی از احترام به فضیلت انسانی و علاقه به سرنوشت بهروز و تکامل جامع و سریع وی و ایجاد شرایط مساعد حیات فردی و اجتماعی برای انسان. بدین معنی هومانیزم گرایشی مترقی در تفکر بشر است که زمانی به شکل خودبه‌خودی وجود داشته و سپس به‌ویژه در دوران رنسانس (از قرن‌های چهاردهم تا شانزدهم) شکل مشخص یک جنبش آگاهانه را به‌خود گرفته است و هومانیزم به معنای اخص کلمه اطلاق به این جنبش خاص تاریخی می‌شود.





هومانیسم عالی و دل‌انگیزی را که در اشعار شعرا و نویسندگان کلاسیک ایران منعکس است می‌توان یکی از نمونه‌های برجسته‌ی هومانیسم به معنای اعم کلمه دانست. تعالیم عرفانی در ایران با عشق فراوان به انسان، نفرت از جور و ستم، مدح مهر و همبستگی، طرد کین و تعصب همراه است و هومانیسم تا حدی افراطی و نادرست، نفی هرگونه اعمال قهر و هرگونه آزار و ستم (آنچه که در فلسفه‌ی هندی آهی‌سما نام دارد) حتی نسبت به همه‌ی جانداران بالا رفته است. و از این جهت سنت هومانیسم در کشور ما که به‌ویژه از جور شاهان مستبد، عداوت دینی و قومی، خاطرات تلخ دارد، نیرومند است و تعالیم عالی‌هی انسان‌دوستی شاعران ما در انساج مردم نشسته و در ژرفای روان‌شان رخنه کرده است.^۵

^۵ - برخی اشعار شاعران بزرگ ما که در زمینه‌ی انسان‌دوستی است، شهرت عام دارد؛ مانند:

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند / چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار / تو کن محنت دیگران بی‌غمی / نشاید که نامت نهند آدمی (سعدی)





یا:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خاتقاه / بشکست عهد و صحبت اهل طریق را / گفتم میان عارف و عالم چه فرق بود / تا اختیار کردی از آن این فریق را / گفت آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج /
وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را (سعدی)

یا:

خلق همه یکسر نهالِ خدایند / هیچ نه بر کن تو این نهال و نه بشکن / گر نپسندی همی که خونت بریزند / خون دگر کس چرا کنی تو به گردن / (ناصر خسرو)

یا:

اختر و آسمان کمر بستند / به چهار احشیج پیوستند / تا چنین صورتی هویدا شد / و ندر و سرّ صنع پیدا شد / هر که بی‌موجبش خراب کند / خویش را عرصه‌ی عذاب کند (اوحدی)

یا:

متحد بودیم و صافی همچو آب / یک گهر بودیم و همچون آفتاب / چون به صورت آمد آن نورسره / شد عدد چون سایه‌های کنگره / کنگره ویران کنید از منجنیق / تا بخیزد فرق از بین
فریق (مولوی)

در عرفان ایرانی انسان بالاتر از ملک است زیرا عشق، معرفت هستی، قدرت تحمل رنج‌های جهان خاص اوست. مثال از غزلیات حافظ:

در ازل پرتوی حسنت ز تجلی دم زد / عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد / جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت / عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد.

یا:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند / گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند / آسمان بار امانت نتوانست کشید / قرعه‌ی فال به نام من دیوانه زدند

حافظ به‌ویژه نیروی مهر را از نیروی قهر بیشتر می‌داند و به همین جهت است که می‌گوید:





در دوران رنسانس در کشورهای اروپای غربی جریان مقتدر فکری که عنوان هومانسیم به خود گرفته است پدید آمد. انگلس در اثر خود «دیالکتیک طبیعت» (چاپ روسی ۱۹۵۵، صفحات ۳ و ۴) انگیزه‌های بروز این جریان فکری را شرح می‌دهد و می‌نویسد که در این ایام استبداد معنوی کلیسا درهم شکسته بود و آزاداندیشی پرنشاط و سرشار از حیاتی در دماغ‌ها لانه کرد. اگر زمانی خداوند مرکز جهان مذهبی بود، اکنون انسان در مراکز جهان غیرمذهبی قرار گرفت. این اندیشه‌ها به اشکال مختلف و با سایه‌روشن‌های متفاوتی در کشورهای اروپای غربی بروز کرد و از میان هومانسیم‌های معروف می‌توان از پتراک، دانته، بکاچو، لئوناردو وینچی، کامپانلا، میکل آنژ، جوردانو برونو، گالیله (در ایتالیا) و از رابله، منتی (در فرانسه) و توماس مونتسر و دورر (در آلمان) و کپرنیک (در لهستان)، توماس مور،

صد ملک دل به نیم نظر می‌توان گرفت / خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند.





شکسپیر، بیکن (در انگلستان) سروانتس (در اسپانیا) اراسم (در هلند) نام برد که همه از نام‌های بسیار مشهور و از نمایندگان بسیار برجسته‌ی تفکر و فرهنگ انسانی در آن دورانند. از همان ایام در هومانیزم دو گرایش پدید شد که بعدها شکل گرفت. گرایش نخستین را در قرن‌های هفدهم و هیجدهم و در برخی کشورها، حتی در قرن نوزدهم، متفکران مترقی بورژوا پخش می‌کردند و هومانیزم اخص بورژوائی است و اما گرایش دوم که از بطن گرایش نخست پدید شد و به‌ویژه در قرن نوزدهم بسط یافت از طرف نمایندگان دموکراتیسم انقلابی و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و سوسیالیست‌های تخیلی به‌میان کشیده شد و آن‌را میتوان تا حدودی هومانیزم خورده‌بورژوائی شمرد. در انتقاد از هومانیزم بورژوائی و خورده‌بورژوائی است که هومانیزی با کیفیت نو یعنی هومانیزم سوسیالیستی یا پرولتاری بروزمی‌کند.





بی‌فایده نیست اگر درباره‌ی هر یک انواع هومانیزم و مختصات آن سخن گوئیم تا بیشتر روشن شود رفیق چویانگ چگونه تنوع تاریخی پدیده‌ها را مستور و مسکوت می‌گذارد و هومانیزم را فقط بورژوائی می‌شمرد و به کلی منکر وجود هومانیزم خورده‌بورژوائی و هومانیزم پرولتاری یا سوسیالیستی است و اصولاً هومانیزم را با «استنباط آنتروپولوژیک^۱ تاریخ» مخلوط می‌کند.

در مورد هومانیزم بورژوائی قرن‌های ۱۷ و ۱۸ باید گفت که در این دوران بورژوازی مترقی و انقلابی بود و علیه اشرافیت فئودال از جانب تمام خلق سخن می‌گفت و نمایندگان این هومانیزم بر آن که انسان موجودی است اجتماعی و بر حسب فطرت و طبیعت متساوی‌الحقوق و لذا عدالت اجتماعی باید بر اساس تساوی حقوق افراد پدید آید. آن‌ها مالکیت

^۱.Anthropologique





خصوصی و منش فردی را قبول داشتند ولی می خواستند که «اگوئیسم عاقلانه» دستور زندگی افراد باشد تا در داخل نظامی هماهنگ «فطرت طبیعی» انسانی به بهترین نحو پرورش یابد. هدف آنها این بود که منافع جمع و فرد را آشتی دهند. هلوسیوس و دیده‌رو را در فرانسه، هردر و لیسینگ و شیلر را در آلمان، می‌توان از نمایندگان این گرایش شمرد.

در مورد هومانیزم خورده‌بورژوائی که با سوسیالیسم تخیلی مربوط است باید گفت که به‌ویژه در قرن نوزدهم نمایندگان برجسته‌ی آن ظهور کردند. از آن قبیلاند: آئون، سن‌سیمون، فوریه. انگلس در «آنتی‌دورینگ» (چاپ روسی، سال ۱۹۵۷ صفحه ۲۴۱) می‌نویسد: جامعه‌ی بورژوائی که در قرن نوزدهم استقرار یافت «یأسی تلخ برانگیخت زیرا کاریکاتور آن مواعید درخشانی بود که روشن‌گران انقلابی داده بودند». به‌جای اصول آزادی، برابری، برادری و





اعتلاء موعود شخصیت انسانی، جامعه‌ی نوین و استثمار سرمایه‌داری به تنزل شخصیت بشری و انحطاط اخلاقی منجر شد. فطرت ضدانسانی بورژوازی با وضوح تمام آشکار گردید. لذا هومانیسیم نوین سوسیالیست‌های تخیلی با انتقاد سخت از سرمایه‌داری آغاز گردید. در روسیه بلینسکی، دابرولیووف و چرنیشوسکی گام را از سوسیالیست‌های تخیلی غرب فراتر گذاشته، خواستار انقلاب خلق برای نیل به آزادی همگانی شدند.

هومانیسیم بورژوائی اعم از گرایش سخت و گرایش دوم (سوسیالیسم تخیلی) دست به توضیح آنتروپولوژیک تاریخ می‌زد و همه‌ی مسائل اجتماعی را از مختصات ابدی انسانی منشاء می‌گرفت و تصور می‌کرد با ایجاد هماهنگی بین «عقل» و «قلب» و ایجاد «توازن عواطف انسانی» می‌تواند مسئله‌ی سعادت را حل کند و هومانیسیم پرولتاری در انتقاد از مجموعه‌ی نظریات سوسیالیست‌های تخیلی و استنباط آنتروپولوژیک آن‌ها از تاریخ پدید شد. مبارزه‌ی طبقاتی





پرولتاریاست که تشکیل نظرگاه جدید هومانستی را (که با پیدایش سوسیالیسم علمی مربوط است و مارکس و انگلس آن را بنیان نهاده‌اند) موجب می‌شود. تبدیل سوسیالیسم از تخیلی به علمی در پرورش اندیشه‌ی هومانسیم جدید پرولتاری یا هومانسیم مارکسیستی تأثیر داشت. مارکس و انگلس بهترین عناصر سوسیالیستی و دموکراتیک هومانسیم کهن را اخذ کردند و جنبه‌های ایدآلیستی و آنتروپولوژیک آن را انتقاد کردند. مارکس تئوری از خود بیگانه شدن ماهیت انسان (Alienation) و جدا شدن محصول کار آدمی به صورت کالا و تسلط کالا بر وی (فتیشیسم کالائی) را در ضمن تئوری اقتصادی خود بیان کرد و بدین‌سان تئوری ایدآلیستی و هگلی آلیناسیون را دارای محتوی مشخص ماتریالیستی کرد.^۷ مارکسیسم بر جنبه‌ی تجریدی هومانسیم غلبه یافت و فویرباخ و «سوسیالیست‌های حقیقی» را به سبب درک

^۷ - برای توضیح بیشتر درباره‌ی مسئله‌ی سرشت انسان و موضوع آلیناسیون رجوع کنید به مقاله‌ی «درباره‌ی سرشت و سرنوشت انسان» رفیق چویانگ درباره‌ی آلیناسیون بحث مفصلی می‌کند که ما به آن پرداختیم زیرا از چارچوب این مقاله خارج بود.





آن‌ها از انسان، باور آن‌ها به مختصات ابدی انسانی انتقاد نمود و گفت انسانیت به‌طور اعم و آزادی شخصیت به‌طور اعم بلامضمون است و ماهیت انسان دارای جنبه تاریخی است و فقط از طریق مبارزه‌ی طبقاتی و استقرار مالکیت پرولتاریا و محو استثمار و ایجاد مالکیت اجتماعی افزار تولید است که می‌توان آرزوهای دیرینه‌ی بهترین عقول و قلوب یعنی آزادی، برابری، برادری، سعادت و اعتلاء شخصیت آدمی را حل کرد و نعمات مادی و معنوی انسانی را در دسترس خود او گذاشت و به عصر از خود بی‌خود شدن آدمی و جدا شدن ماهیت انسان از وی و مجبور بودن وی در چنگ قوانین طبیعت و اجتماع خاتمه داد. مارکس می‌گفت: تنها رهایی کار از سرمایه است که می‌تواند مایه‌ی رهایی عمومی انسان شود. وی می‌گفت: تنها در داخل آزادی جمع است که آزادی فرد می‌تواند معنا و مفهوم داشته باشد، تنها در قیام علیه بردگی سرمایه‌داری است که انسان می‌تواند از برده به آزاد، از غلام به انقلابی مبدل گردد.





چنین است محتوی هومانیسیم پرولتاری. رفیق چویانگ در نقل قول یاد کرده و می نویسد: کمونیسیم پرولتاری و هومانیسیم بورژوائی دو تا جهان بینی مختلف هستند. ما به سختی مخالف آن هستیم که تئوری «طبیعت مجرد انسان» و موعظه‌ی برادری جانشین تحلیل طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی شود. ما مخالف آن هستیم که کمونیسیم را به مثابه‌ی هومانیسیم تعریف کنند...». نه فقط رفیق چویانگ بلکه هر مارکسیستی درک می کند که هومانیسیم بورژوائی و مارکسیسم دو جهان بینی مختلف هستند و لذا هر مارکسیست لنینیستی به سختی مخالف آنست که تئوری «طبیعت مجرد انسان» و «موعظه‌ی برادری» انسان‌ها به طور اعم جانشین تحلیل طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی شود ولی آنجا که رفیق چویانگ با رعشه‌ی مقدس می گوید که وی مخالف آنست که کمونیسیم به مثابه‌ی هومانیسیم تعریف شود، باید با رعشه‌ی مقدس به وی





پاسخ داد که ما نیز مخالف آن هستیم که کمونیسم به مثابه‌ی آنتی‌هومانیسم، به مثابه‌ی مخالف هومانیسم تعریف شود، مخالف آن هستیم که کمونیسم در نقطه‌ی مقابل هومانیسم گذارده شود.

شگفت‌آور است که رفیق چویانگ با وجود تبصری که قاعده‌تاً باید در مسائل مارکسیستی داشته باشد مسئله‌ی «استنباط آنتروپولوژیک تاریخ» را که موضوع آن باور به طبیعت مجرد و مختصات ابدی انسانی است با مسئله‌ی «هومانیسم» که موضوع آن عشق به سعادت و فضیلت و آزادی انسانی است، مخلوط می‌کند.

مارکسیسم با استنباط آنتروپولوژیک تاریخ مخالف است ولی با هومانیسم فقط در شکل بورژوائی و خورده‌بورژوائی آن مخالف است یعنی معتقد است که ایدآل‌های هومانیستی که به خودی خود بسیار عالی است تنها از طریق مبارزه‌ی انقلابی طبقات و خلق‌های محروم و محو استثمار و استعمار عملی است. مارکسیسم را در مقابل هومانیسم





گذاشتن، یعنی مارکسیسم را آنتی هومانیت، مخالف سعادت، آزادی، برادری، برابری، فضیلت انسانی معرفی کردن. این بدترین آسیبی است که می توان به مارکسیسم وارد ساخت.

هومانیسیم مارکسیستی تنها در آن نیست که ایدآل های عالی بشری: صلح، آزادی، سعادت عمومی، همبستگی و برادری انسان ها و برابری حقوق آنها و نظایر این آرمان های دیرینه را نه در عالم خیال بلکه در عالم واقعیت، نه از طریق موعظه ی مسیحانه، بلکه از طریق نبرد بی امان طبقاتی، نه در چارچوب مجرد، بلکه در زمینه ی عینی جامعه ی مبتنی بر مالکیت اجتماعی، از راه استقرار مالکیت خلق، حاکمیت پرولتاریا تحقق می بخشد بلکه هم چنان در سه نکته ی زیرین است:





۱- پرولتاریا که انقلابی‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی معاصر است نماینده‌ی اکثریت مطلق بشریت است و حق دارد به نام بشریت، به نام تاریخ، به نام انسان سخن گوید، همان‌طور که بورژوازی در آغاز پیدایش خود، به عنوان طبقه‌ی انقلابی و مترقی حق داشت، به نام خلق سخن گوید. حزب پرولتاریا باید به‌ویژه به این موقع و مقام سخن‌گوی خود از جانب تمام بشریت، توجه کاملی داشته باشد.

۲- پرولتاریا، در عین باور به نبرد طبقاتی، در عین باور به ضرورت اعمال قهر به‌مثابه‌ی یکی از شیوه‌ها اساسی حل تضاد در جامعه‌ی طبقاتی، به سبب هورمانیسم خود (و درست به سبب هومانیسم خود) راه مسالمت‌آمیز را بر راه قهر آمیز هر جا که ممکن باشد، هر جا که موجب پامال شدن منافع طبقه، خلق و انسانیت نشود، ترجیح می‌دهد. انگلس می‌گوید: «وقتی اعمال قهر ارتجاعی که باید علیه آن مبارزه کرد، وجود نداشته باشد، دیگر مسئله‌ی اعمال قهر





انقلابی مطرح نیست» (کلیات به زبان روسی، مارکس و انگلس جلد ۲۴ صفحه ۱۴۷). یا لنین می گوید: «طبقه‌ی کارگر البته ترجیح می دهد حاکمیت را از طریق مسالمت آمیز بدست گیرد.» (کلیات به زبان روسی، جلد ۴ صفحه‌ی ۲۵۴). برای پرولتاریا انتقام جوئی مطرح نیست بلکه ایجاد تحول عمیق اجتماعی مطرح است.

۳- علاقه و احترام به انسان و سرنوشتش یا هومانیزم انقلابی صفت اصیل و ضروری هر انقلابی مارکسیست-لنینیست است. فقدان این صفت منجر به « کیش قهرپرستی»، منجر به بروز خصمت بی اعتنائی به سرنوشت انسان‌ها، رنج‌ها و مصائب آن‌ها، منجر به پیدایش قساوت و خشونت و سخت‌گیری زائد و غیر لازم، منجر به بربرمنشانه شدن شیوه‌های عمل می شود. چگونه می توان چنین جهت برجسته‌ای را در صفات یک انسان انقلابی نفی کرد. مارکس در نوشته‌های اولیه‌ی خود بارها کمونیزم را با هومانیزم یکسان دانست یا آن را «هومانیزم در





عمل» شمرد (همانطور که ته ئیسم را گاه به هومانیسیم در تئوری تفسیر کرد)^۸ ولی کلاسیک‌های مارکسیستی درباره‌ی هومانیسیم فقط بدان سبب که معنای متداوال بورژوائی که آن (نوعپروری و فیلانترویی) فهمیده می‌شد، برای احتراز از تخدیر هشیاری انقلابی پرولتاریا و بسود تکیه به جهت مبارزه‌ی قاطع بی‌امان و جسورانه‌ی طبقاتی برای روشن کردن حدود و ثغور تئوری انقلابی و طبقاتی خود، قلم‌فرسائی نکرده‌اند ولی در عین حال آن‌ها هرگز هومانیسیم را نفی کردند، هومانیسیم پرولتاری را به‌مثابه‌ی تیپ عالی هومانیسیم منکر نشدند و هومانیسیم را در نقطه‌ی مقال مارکسیسم قرار ندارند. ولی سرپای رفتار مارکس و انگلس و لنین نه فقط در مورد دوستان و

^۸ رجوع کنید به «نوشته‌های اقتصادی و فلسفی» مارکس مربوط به سال ۱۸۴۴، از آثار اولیه‌ی مارکس به زبان روسی روسی، صفحات ۵۸۸ و ۶۳۷. رفیق چوئیانگ به این نوشته‌ها توجه دارد ولی بر آنست که این نوشته مربوط به دورانی است که مارکس و انگلس تا حدودی تحت تأثیر اندیشه‌های هومانستی بوده‌اند، اندیشه‌هایی که با ماتریالیسم مکانیک و سوسیالیسم تخیلی بستگی نزدیک داشت ولی بعد که استنباط مادی تاریخ را کشف کردند، خود را از این تأثیر خلاص نمودند. با آن‌که رفیق جویانگ مطلب را از لحاظ تاریخی نسبتاً درست مطرح می‌کند ولی به این معنا نیست که در نوشته‌های دوران جوانی مارکس و انگلس همه‌ی اندیشه‌ها را باید به حساب تأثیر به اصطلاح «هومانستی» دانست و آن‌ها را نپذیرفت.





رفیقان، بلکه حتی در مورد دشمنان، بهترین نمودار هومانیزم عالی آنهاست. سراپای گفتار و کردار آنها از عشق به آدمی و دلسوزی به رنج‌های انسانی آغشته است. برای من تردیدی نیست که محرک روانی این پیشوایان به مبارزه همین بشردوستی بی‌نظیر آنها بود. ضرورت طرح مسئله‌ی هومانیزم در دوران کلاسیک‌های مارکسیستی مانند امروز نبود. در حیات آنها، جز در دوران اخیر زندگی لنین، پرولتاریا هنوز به حکومت نرسیده بود و تجربه‌ی تلخی مانند «کیش شخصیت استالین» به‌میان نیامده بود. اکنون دوران دیگری است. در عصر ما در تعداد کثیری کشورها حکومت در دست کمونیست‌ها است و سرنوشت میلیون‌ها انسان به اراده و تصمیم آنها و روش فکر و عمل آنها وابسته است. بسیار مهم است که کمونیست‌ها در این دوران دچار آن روش‌هایی نشوند که





از عدم درک هومانيسم مارکسيستی سرچشمه می‌گیرد مانند مطلق کردن جهت قهر و بی‌اعتنائی به جستجوی اسالیب کاملاً انسانی کار و پیکار.

برجسته کردن هومانيسم پرولتاری در شرایط کنونی برای مبارزه با عواقب کیش شخصیت استالین ضرور است. استالین به نام نبرد علیه ضدانقلاب، به بیان صریح خود رفقای چینی (در جزوه‌ی جالب «بازهم سخنی چند درباره‌ی تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا») بسیاری از کمونیست‌های صدیق و افراد شریف را بی‌جهت متهم ساخت. از این لحاظ زیان جدی وارد نمود» (جزوه‌ی نامبرده، ترجمه‌ی فاسی، چاپ پکن، صفحه‌ی ۱۹). استالین روش اداری و نظامی خشن را جانشین روشی که در خورد حاکمیت پرولتاریاست، ساخت. در دوران مبارزه با عواقب این کیش منطقی است که جهت هومانيستی مارکسيسم وسیعاً توضیح داده شود. به‌علاوه برجسته کردن هومانيسم پرولتاری برای مبارزه با





آنتی هومانيسم امپرياليستي ضرور است. آنتی هومانيسم به مثابه‌ی یکی از مختصات ایدئولوژیک و اخلاقی سرمایه‌داری به نوبه‌ی خود تاریخی دارد. بنای آنتی هومانيسم بر تذليل آرمان‌های انسانی، ستایش کیش قدرت و قهر و غلبه و امتیاز است. آنتی هومانيسم روش نفرت از توده‌ها و مذهب قهرمان پرستی را تبلیغ می‌کند. آنتی هومانيسم همبستگی انسانی، عشق به انسانیت را به استهزاء می‌گیرد و بدین سان کلیه‌ی اعمال جابرانه و رذالت‌آمیز ستمگران جامعه را توجیه می‌نماید.

قله‌ی تعالیم آنتی هومانيستي سرمایه‌داری فلسفه‌ی فریدریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) است. نیچه در اثر خود «در آن سوی نیک و بد» خواستار تجدیدنظر در کلیه‌ی ارزش‌های اخلاقی است و از طبقات حاکمه می‌خواهد از معتقدات مذهبی بی‌اعتنا باشند و همه‌ی ارزش‌های معنوی و سیاسی را که از قبول حقوق زحمتکشان برخاسته و یا به این حقوق خدمتی می‌کند، دور بزنند. وی خواستار استقرار بردگی و نظام سلسله‌مراتب اجتماعی (هییه‌رارشیک)، تربیت زمره‌ی





نوبنی از «خداوندگاران» و تقویت اراده‌ی قدرت‌طلبی است و انصراف از اخلاق مسیحی را که «اخلاق بردگان» است توصیه می‌کند و می‌گوید باید به «اخلاق اربابان» که از رحم و دلسوزی و هم‌دردی متنفر است و آنها را صفاتی درخورد زورمندان نمی‌شمرد گر وید. نیچه علناً کیش جنگ را تبلیغ می‌کند و آن را وسیله‌ی استقرار سلطه‌ی نژاد عالی به نژادهای سافل می‌شمرد. وی امید فراوانی به قدرت ارتش و شیوه‌ی نظامی‌گیری دارد و بر آنست که قرن آتی (قرن ۲۰) قرن جنگ‌های عظیم سیطره‌جوئی بر روی زمین است و کشتارهایی روی خواهد داد که نظیرش را تاریخ انسانی ندیده است.^۹

^۹ - رجوع کنید به دواثر نیچه «در آن سوی نیک و بد» و «سرگذشت خود» (Ecco Homo)





نیچه روابط ویژه‌ی انسانی را تا روابط حیوانی تنزل می‌دهد و قوانین ژئولوژیک را در «جنگل تاریخ» حاکم می‌داند و می‌طلبد که موافق این قوانین رفتار شود. هیتلریسم مستقیماً تحت تأثیر همین تعالیم دوزخی پدید شد و جهانی را به دوزخ کشید و مرتکب آن چنان جنایاتی گردید که در تاریخ بی‌نظیر بود. اینک امپریالیسم کماکان، گاه مستور و گاه آشکار، گاه کامل و گاه نیمه‌کاره، آنتی‌هومانیسم را تبلیغ می‌کند و همانا بدین سبب باید با ارائه هومانیسم عالی و امیدبخش پرولتاری، مرکز جاذبه‌ی فکری و روحی پدید آورد تا تمام رنج‌کشیدگان و همه‌ی آرزومندان سعادت و فضیلت و همه‌ی دوستان واقعی انسان در پیروزی کمونیسم و در شیوه‌ی عمل اجتماعی وی تجسم بهترین آرمان‌های خویش را ببینند. این کار اگر در چارچوب خود و در کنار مبارزه‌ی قاطع انقلابی پرولتاریا انجام گیرد نه فقط مضر نیست بلکه بی‌نهایت سودمند است، نه فقط عبث نیست بلکه بی‌نهایت ضرور است.





از بیانات رفیق چویانگ چنین بر می آید که به این ضرورتها متوجه نیست و یا متوجه است ولی قبول ندارد. متأسفانه این بیانات در کنار یک سلسله اعمال رفقای چینی حاکی از آنست که این رفقا نه فقط در جهان اندیشه، دست به کم بها دادن به هومانیسیم زده‌اند، در عمل نیز دچار گرایش مطلق کردن شیوهی اعمال قهر شده‌اند، چیزی که متأسفانه با مشی اولیهی انقلاب چین، چنان که گفتیم، منافات بین دارد.

تجلیل مجدد استالین پس از انتقادات بسیار جدی و کاملاً صحیحی که در دو جزوهی «سخنی چند دربارهی تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا» و «باز سخنی چند دربارهی تجربهی تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا» به شخصیت وی شد و پس از تأیید صریحی که از «انتقاد از خود جسورانهی حزب کمونیست اتحاد شوروی» در کنگرهی بیستم در این زمینه به عمل آمد و این عمل «نشانهی حد اعلای اصولی بودن در امور حزبی» شناخته شده (رجوع کنید به جزوهی اول -





ترجمه‌ی فارسی، چاپ پکن، صفحه ۲، نشانه‌ی آنست که رفقای چینی، اسلوب تمرکز افراطی، سرکوب غیرقانونی نه تنها عناصر ضدانقلابی بلکه انقلابی، مطلق کردن روش قهرآمیز و جانشین کردن تعبد مذهبی به جای اقناع منطقی، اجبار نظامی به جای انضباط آگاهانه، جمود سکولاستیک به جای خلاقیت علمی را که مختصات سبک رهبری استالین است، می‌پسندند و به همین جهت نیز هومان‌یسم را به باد تخطئه می‌گیرند یعنی آن‌چه را که مارکس بین آن و کمونیسم علامت تساوی گذارده، هم‌سنگ مسیحیت می‌شمرند! و محتمل است که به روی همین زمینه‌ی فکری است که برخی جراید چین کار را به توجیه چنگیز می‌کشاند و عمل او را در «پیوند شرق و غرب» می‌ستایند و خواستار ارزیابی جدیدی از شخصیت او هستند! به هر تقریب، این یک گرایش نگرانی‌آوری است که ریشه‌ی آن را باید در بسیاری عوامل عینی و ذهنی تکامل انقلاب چین جست و باید آن را مانند بدعت‌گزاری‌های استالین از پدیده‌های اسفانگیز تکامل جنبش انقلابی





جهانی شمرد. برای تمام کمونیست‌های صدیق جز این آرزویی نیست که همان روشن‌بینی که زمانی در یک سلسله آثار رهبران انقلاب چین، آن‌همه اندیشه‌های بشر دوستانه ارائه کرده بود، بار دیگر بر کثرونی پیروز گردد.

تقل از: («انسان، پراتیک اجتماعی و رفتار فردی وی» - فصل دوم)

روی جلد: اثر نقاش شهیر سیکو رُس، تحت عنوان:

David Alfaro Siqueiros. The March of Humanity ۱۹۷۱





«نوشته‌های فلسفی و اجتماعی»

(در دو جلد)

اثر گران‌بهای رفیق احسان طبری

در دست‌تهیه بوده و به‌زودی در دسترس دوستداران قرار خواهد گرفت!

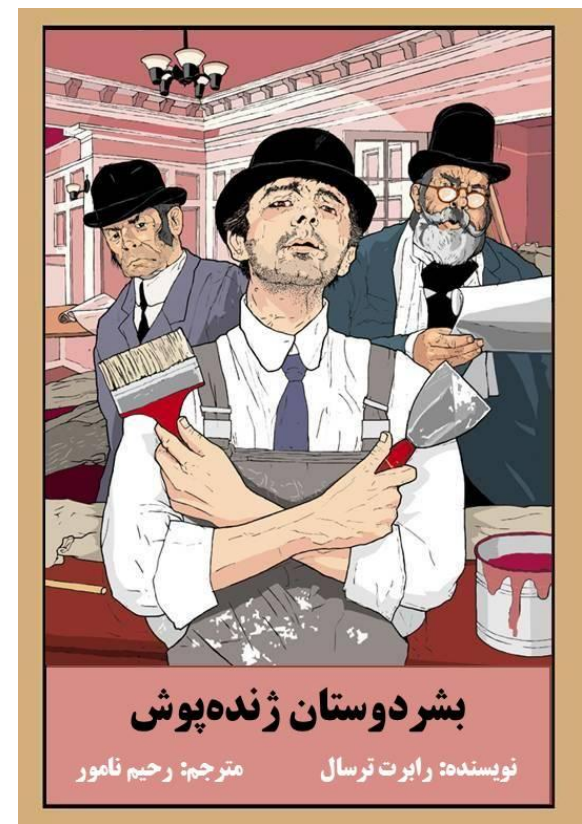
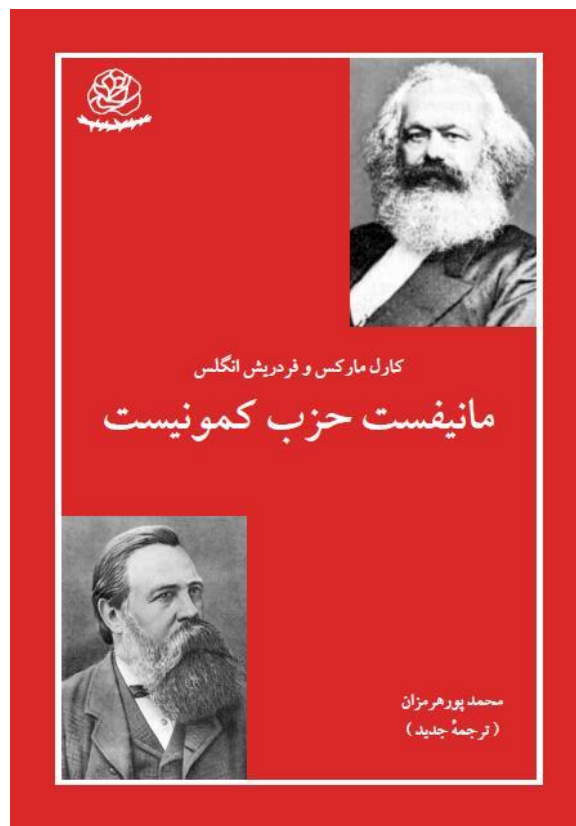
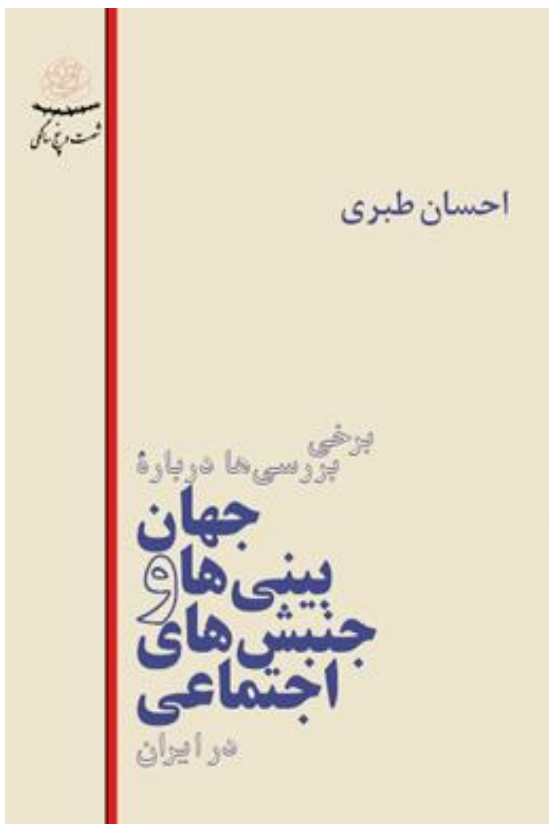


راه عشق ارچه کمین گاه کمان داران است، هر که دانسته رود، صرفه ز اعداء ببرد! (حافظ)



پیش به سوی بنیاد دانشگاه مجازی کمونیستی!

کتاب‌هایی که حتماً باید خواند!



«به سوی آینده»





خجسته باد هفتادمین سالگرد تاسیس حزب نوده ایران